

نقش‌های هنری صفت در ایجاد زبان ادبی، تصویرسازی و کیفیت عاطفه و اندیشه در شعر شاملو

دکتر مهدی دهرامی*

چکیده

صفت از انواع کلمه است که حالت، مقدار و ویژگی‌های دیگر اسم را نشان می‌دهد. این کلمه از عناصر ایجاد زبان شاعرانه است و بیش از عناصر دیگر زبان بازتاب عاطفه و نوع برخورد شاعر با پدیده‌ها و اشیاء است از همین روی می‌تواند ارزش‌های هنری فراوانی در شعر داشته باشد. هدف این مقاله تعیین کارکردهای هنری این مقوله در شعر و جایگاه آن در ادبیات و برجستگی زبان و نقش آن در کیفیت عاطفی و تصویرپردازی در شعر شاملوست به همین خاطر با روش استقرایی با تاکید بر شعر وی در سه حوزه زبانی، معنوی و تصویری به این موضوع پرداخته است. در حوزه نخست ساخت صفات تازه، ایجاد موسیقی، جابه‌جایی صفت، کاربرد صفات کهن و... در برجستگی زبان موثر بوده است. از نظر معنوی صفت نمایان‌گر عاطفه و لحن شاعر است و تناسب صفات موجب ایجاد انسجام و ساخت فضای منسجم شعری شده است. علاوه بر آن نوع و کیفیت صفاتی که شاملو در مورد یک پدیده به کار گرفته اندیشه او را نسبت به آن نشان می‌دهد. در حوزه تصویری نیز صفت در ایجاد حس‌آمیزی، خلق استعاره و تشبیه، پویایی توصیفات و... موثر بوده است.

واژه‌های کلیدی

صفت، زیباشناسی دستور زبان، دستور زبان فارسی، مقوله‌های زبانی، شاملو

* استادیار دانشگاه جیرفت، گروه زبان و ادبیات فارسی، جیرفت، ایران.

تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲۵

مقدمه

صفت یکی از مقوله‌های دستور زبان است که «حالت و مقدار و شمار یا یکی دیگر از چگونگی‌های اسم را می‌رساند» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۹: ۱۳۸). صفت عنصری مستقل نیست بلکه وقتی از مقوله صفت محسوب می‌شود که وابسته به اسم باشد زیرا کلمه‌ای است که برای مقیدساختن اسم و به عبارتی دیگر برای بیان چگونگی و حالت اسم وضع شده است. (خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۴۹) از همین روی برخی محققان مبحثی مستقل به آن اختصاص نداده و آن را در مبحث اسم مورد بررسی قرار داده و از انواع وابستگان پیشین یا پسین اسم دانسته‌اند. (ر.ک. وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۷: ۳۹)

صفت یکی از مقوله‌های لغزان دستور زبان محسوب می‌شود چرا که با تغییر ساختار جمله ممکن است نقش آن نیز تغییر کند. به عنوان مثال اگر جانشین موصوف شود یا علامت جمع بگیرد تغییر نقش داده اسم می‌شود. گاه نیز وارد مقوله قید می‌شود: مردانه کار کن / کاری مردانه کن. «حدفاصل اسم و صفت آن قدر کم یا ظریف است که گاه گویی هیچ حدی میانشان نیست و یکی هستند» (صدیقیان، ۱۳۵۵: ۱۰۴۹) این نوع کلمه همواره به صورت قطعی در مقوله صفت جای نمی‌گیرد. از همین نظر است که در فرهنگ‌های فارسی گاه در تعیین نوع کلمه، میان صفت و مقوله‌های دیگر اختلاف نظر وجود دارد. (کریمی‌دوستان، ۱۳۸۶: ۱۸۸-۱۸۹) فهرستی از این کلمات را در مقاله‌ای ذکر و بررسی کرده است.

صفت در دستورهای فارسی به صورت‌های مختلفی تقسیم شده است. از حیث مفهوم آن را در گروه‌هایی مانند صفت بیانی، اشاره، شمارشی، پرسشی، تعجبی و مبهم و از نظر تقدم و تاخر به صفت پسین و پیشین و از حیث ساخت به ساده و مرکب و گروه وصفی جای داده‌اند. (ر.ک. انوری احمدی گیوی، ۱۳۸۹: ۱۳۸) خیام‌پور آن را در ذیل پنج دسته مطلق، اشاره، شماره، استفهام و ابهام بررسی کرده است. شعر عرصه خلاقیت و نوآوری است و قواعدهای رایج دستوری نمی‌تواند همه جنبه‌های شعر را نشان دهد. علاوه بر نوع نگاه رایج به مقوله‌های دستوری، می‌توان از دیدگاه هنری و زیباشناسانه نیز به مقوله صفت پرداخت و نقش‌ها و کارکردهای تازه‌ای برای آن متصور شد.

پیشینه تحقیق

علاوه بر کتاب‌های دستور زبان فارسی، در تحقیقات دیگری نیز با نگاهی جزئی‌تر به مقوله صفت پرداخته شده است. نجاریان و رستمی (۱۳۹۲) در مقاله «مقایسه صفت در زبان فارسی و عربی» به تشابهات و تفاوت‌های صفت در این دو زبان پرداخته و علاوه بر آن نشان داده که مطابقت صفت و موصوف در زبان باستان و میانه غربی نیز وجود داشته است. امید مجد (۱۳۹۰) در مقاله‌ای معتقد است صفاتی که در زبان فارسی دارای تانیث است متأثر از زبان عربی نیست. این مقالات هیچ کدام به وجوه هنری و کارکردهای ادبی صفت نپرداخته‌اند. در مقاله حاضر نقش صفت را از منظر زبانی و معنوی و تصویری مورد بررسی واقع شده تا جنبه‌های مختلف آن در شعر شاملو نمایان گردد.

الف) صفت و تخیل و تصویر

نگاهی به صفات در شعر سنتی و معاصر، نشان می‌دهد دگرگونی‌های زیادی در صفات روی داده است. از مهم‌ترین عوامل تغییر صفت، تخیل آزاد در شعر معاصر است که موجب شده شبکه تداعی‌ها به رکود و ایستایی شعر سنتی نباشد. منظور از شبکه‌های تداعی آن است که در تخیل شاعران سنتی برخی واژه‌ها تداعی‌کننده واژگان دیگرند، آنچنان که اگر شاعر در مصرعی «زلف» را ذکر کند، تخیل وی در مصرع دوم به سمت واژگانی مانند سلسله یا زنجیر یا صفاتی مثل پریشان می‌رود و به گونه‌ای ضمنی رابطه تشبیهی می‌سازد و یا آن را صفت اسم قبل قرار می‌دهد. این موضوع موجب قالبی و قراردادی شدن تخیل شاعران می‌شود و واژگانی ثابت و حساب شده در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و تصاویری آشنا می‌سازد. شرف‌الدین رامی، کتاب انیس العشاق خود را در همین زمینه نگاشته و تشبیهات و استعارات شاعران را در مورد اعضای بدن معشوق در نوزده فصل آورده است. شفیعی کدکنی بعد از آوردن مثال‌هایی از این کتاب می‌گوید: «آوردن این مطالب بیشتر برای آن بود که دانسته شود، شاعران در دوره‌های بعد، یعنی دوره‌ای که مولف کتاب در آن می‌زیسته - قرن هشتم - نسبت به

صورخیال شاعران چه عقیده منجمد و قالبی شگفتی داشته‌اند و حوزه تصویرها را در موضوعات مختلف تا چه اندازه محدود و غیرقابل گسترش تصور می‌کرده‌اند. از نوشته مولف چنین دانسته می‌شود که شاعران حق ندارند بر این صد صفت [صفت مو] چیزی بیفزایند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۶۴) یکی از نوآوری‌های نیما در همین عرصه است که توانسته قید و بندهای سنتی را از تخیل و حتی صفات بر دارد. هرچند برخی شاعران سنت‌گرای معاصر در همان حال و هوای سنتی و تخیل قدما قرار دارند اما در اشعار نیمایی و نوآزادانه از صفات تازه استفاده می‌کند. به عنوان مثال در شعر سنتی کاربرد صفت «آبی» برای چهره رایج نیست اما شاملو می‌گوید:

«آی عشق، آی عشق / چهره آبی ات پیدا نیست» (شاملو، ۱۳۸۹: ۷۳۸)

نیز صفت «دبش» (به معنای مزه ترش و گس (معین)) برای بوسه در سطر: «از طعم دبش بوسه بانوی او، لوئیز» (همان: ۳۹۷) صفتی تازه است چرا که در اشعار سنتی معمولاً صفت رایج، «شیرین» یا «تلخ» است.

نیز چشم در شعر سنتی مانند غزل‌های سعدی با صفاتی مانند «فتان، فتنه‌انگیز، مست، تر، خوش، شوخ و...» آمده است و در شعر معاصر شاملو صفاتی مانند «روشن، کبود، سرد، پرخنده، تماشایی» نیز گرفته است. صفت در تصویرسازی‌های شعر شاملو نقش و کارکردهای موثری دارد که می‌توان آنها را در چند کارکرد بررسی کرد.

۱- صفت و حس‌آمیزی

حس‌آمیزی «آوردن لغات مربوط به حس‌های مختلف کنار هم است» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۱۲) شیوه‌های ساخت حس‌آمیزی متنوع است و براساس ترکیب حس‌های مختلف انجام می‌گیرد. صفات یکی از مهم‌ترین ابزارهای ایجاد حس‌آمیزی است زیرا هر یک از حس‌ها صفاتی متناسب با خود دارد و با کاربرد صفت یک حس برای حس دیگر می‌توان حس‌آمیزی ایجاد کرد. در سطر:

به خاطر جارِ سپید ابر در آسمان بزرگ آرام (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۵۸)
شاعر صفت «سپید» که مربوط به حس بینایی است برای جار (حس شنوایی) به کار گرفته
است. رایج‌ترین نوع حس‌آمیزی در شعر شاملو از همین طریق انجام گرفته و موجب شده
جلوه‌های مختلفی از پیوند و تلفیق حس شکل بگیرد:
در پناه من به ظلمت خیس و غلیظ شب می‌پیوست (همان: ۲۵۸)، دوست داشتن بوی شور
آسمان بندر (همان: ۵۹)، خواهش گرم تن‌ها / گوش‌ها را به صداهای درون کلبه / نامحرم
می‌کرد. (همان: ۵۱۴)

از ویژگی‌های حس‌آمیزی‌های شاملو تناسب صفت با بخش‌های دیگر کلام است به
گونه‌ای که یک صفت علاوه بر آن که موجب حس‌آمیزی شده با بخش دیگری از سخن نیز
متناسب است. در سطرهای:

در ظلمت لب شور ساحل / به هجای مکرر موج گوش دادیم (همان: ۵۵۰)
صفت «لب‌شور» که در پیوند با «ظلمت» موجب تداخل حس بینایی و چشایی شده، با
ساحل نیز متناسب است. جابه‌جایی و حرکت این صفت از ساحل به ظلمت زبان را شاعرانه‌تر
ساخته آنچنان که اگر صفت بعد از ساحل قرار می‌گرفت بخشی از ارزش‌های هنری شعر از
دست می‌رفت. باز از این نوع است سطرهای زیر:
و چندان که خش‌خش سپید زمستانی دیگر / از فراسوی هفته‌های نزدیک / به گوش
آمد (همان: ۵۶۸)

۲- صفت و پویایی و تاثیرگذاری توصیفات شعر

صفت کلمه‌ای است که به یک خصیلت اشاره دارد و موجزترین نوع توصیف محسوب
می‌شود. هرچند متداول‌ترین نوع تصویر، تصویرسازی دیداری است یعنی چیزی که با چشم
دیده می‌شود اما تصویر را گسترده‌تر از این موارد می‌دانند و برخی معتقدند: «ممکن است
صدا، بو، تجربه‌ای قابل لمس مثل سختی و رطوبت و سردی، حسی درونی مثل گرسنگی و

۲۴ نقش‌های هنری صفت در ایجاد زبان ادبی، تصویرسازی و ...

تشنگی و تهوع، و یا حرکت و کششی در عضلات یا مفاصل باشد.» (پرین، ۱۳۷۹: ۴۶) استفاده از صفات بیانی که می‌تواند نشان‌گر حس‌های مختلف باشد موجب می‌شود بستر و فضایی فراهم شود که توصیفات شعر، حس‌های مختلف مخاطب را درگیر خود کند و متأثرتر گردد: که سیراب کرده بود / خاک آن را / از خون شور زبده‌سوارانش، / کام خود را (شاملو، ۱۳۸۹: ۳۹۶)

کاربرد صفت «شور» برای «خون» در این شعر، موجب درگیر شدن حس چشایی مخاطب نیز می‌شود.

نوبرگی بر عشقم جوانه می‌زند / و سایه خنکی بر عطش جاویدان روحم می‌افتد (همان: ۲۷۴)
صفت «خنک» حس لامسه مخاطب را نیز درگیر می‌سازد. نیز در سطرهای زیر که توصیفات به کمک صفت، همه حس‌ها را در بر گرفته است:

«خنده‌ها چون قصیل خشکیده خش‌خش مرگ‌آور دارند. / سربازان مست در کوچه‌های بُن‌بست عربده می‌کشند / و قجه‌یی از قعر شب با صدای بیمارش آوازی ماتمی می‌خواند. / علف‌های تلخ در مزارع گندیده خواهد رُست / و باران‌های زهر به کاریزهای ویران خواهد ریخت / مرا لحظه‌یی تنها مگذار / مرا از زره نوازشت روین تن کن. / من به ظلمت گردن نمی‌نهم / جهان را همه در پیراهن کوچکِ روشنت خلاصه کرده‌ام» (همان: ۳۸۴)
در این سطرها علاوه بر حس‌های لامسه (سطر هفتم)، شنوایی (سطر نخست)، از طریق صفت حس‌های بینایی (روشن، کوچک، ویران، خشکیده)، چشایی (تلخ) و بویایی (گندیده) نیز ذکر شده و حس‌های مخاطب را به خود مشغول می‌سازد.

۳- صفت و تصویرهای استعاری

برخی از تصاویر شعری شاملو از رهگذر کاربرد صفات شکل گرفته است. صفت در این نوع تصاویر، تنها عامل بسط و گسترش جمله نیست بلکه در کانون تصویرسازی قرار می‌گیرد و حذف صفت موجب از بین رفتن تصویر می‌شود. در شعر شاملو استعارات مکنیه از نوع

تشخیص، به دو صورت شکل گرفته است. نخست آن که صفات انسانی به موجودات بی‌جان داده شده و دوم آن که اجزای انسانی برای اشیا بی‌جان در نظر گرفته شده است. نوع نخست که از تمهیدات پربسامد شاملو در ساخت استعاره مکینیه است صفات جانداران برای اسامی غیرانسانی استفاده شده از همین منظر صفت ارزش‌های بلاغی مهمی یافته است:

در خط عبوس باروی زندان شهر نظر کردم (شاملو، ۱۳۸۹: ۶۳۷)

صفت «عبوس» که صفتی انسانی است برای «خط باروی زندان» استفاده شده است. اهمیت بلاغی این صفت به گونه‌ای است که با حذف آن، تصویر شعر نیز از بین خواهد رفت. نیز در این سطرها:

انفجار بی‌حوصله‌ی خفت جاودانه را / در پیچ و تاب ریشخندی بی‌امان (همان: ۹۰۱)، ای شبِ تشنه! خدا کجاست؟ (همان: ۴۲۱)، مخمل شالیزار / رنگ‌هایش را به قهر و آشتی / از شب بی‌حوصله / بازستاند. (همان: ۵۲۷)

استعمال برخی صفات به ویژه صفات نسبی گاه موجب استنباط تشبیه از شعر می‌شود. در شعر زیر:

و در دل شب قیرین / چندان به صراحت آشکار بود... (همان: ۵۵۱)

قیرین صفتی است که در هم‌نشینی با شب، نوعی تشبیه به وجود آورده است. اگر آن را با صفات دیگری مانند «تاریک، تار، سیاه و...» جابه‌جا کنیم استنباط تشبیه از این شعر از میان خواهد رفت چرا که «قیرین» در ارتباط با شب، جنس را نشان نمی‌دهد بلکه شباهت را منظور داشته است. گاه نیز صفت قرینه استعاری بودن را تقویت می‌کند: «اگر مرگ / همه آن لحظه آشناست که ساعت سرخ / از تپش باز می‌ماند (همان: ۵۲۹) صفت «سرخ» معنای استعاری «ساعت» (در معنای قلب) را تقویت کرده است.

۴- صفت و فضا سازی

شعر نیز مانند هنرهای دیگر به فضایی نیاز دارد که در آن اندیشه و موضوع، خود را

بپروراند و شکل‌گیری انداموار خود را به پیش ببرد. فضا در ادبیات «به تأثیر اثر ادبی یا هنری مربوط می‌شود. در ادبیات فضا و رنگ با حالت مسلط با هر مجموعه‌ای سر و کار دارند که از صحنه، توصیف و گفت و گو تشکیل می‌شود و علاوه بر جزئیات جسمانی و روانی آن مجموعه، تأثیر مفروض بر خواننده را هم در بر می‌گیرد.» (داد، ۱۳۸۰: ۳۶۱) هر نوشته‌ای ادبی به حال و هوایی نیاز دارد که مخاطب بتواند اثر را حس کند و با آن درگیر شود. حتی می‌توان گفت در ساخت هر شعر، ولو یک قطعه کوچک، اتمسفر و فضا نقش اصلی و تعیین‌کننده دارد و بدون وجود آن، تأثیر شعر کاهش می‌یابد. هر چند در ساخت فضا همه عناصر شعر نقش دارند اما از میان مقوله‌های زبانی، صفت نقش موثری در ایجاد و استمرار فضای شعر دارد زیرا تاریخ - روشنی، ایستایی و پویایی، وهم‌آلودی و فضاهای دیگر از طریق صفات که ویژگی و خصوصیات اسامی را نشان می‌دهد انجام‌پذیرتر است. شاملو از نقش صفات، به خصوص صفاتی که دال بر رنگ دارند در ساخت فضاهای شعر بهره فراوانی برده است. در شعر زیر:

چون ابر تیره گذشت / در سایه کبود ماه / میدان را دیدم و کوچه‌ها را / که هشت‌پایی را مانده بود از هر جانبی پایی به خستگی رها کرده / به گودابی تیره... (شاملو، ۱۳۸۹: ۵۷۸)

علاوه بر صفاتی مانند «تیره، کبود» صفاتی دیگری که در این شعر آمده مانند «سرد، سیاه، کهنه، مایوس، خوف‌انگیز و...» فضای مناسبی ایجاد کرده که مضمون شعر در آن پرورانده شود. نیز در این سطور:

ما به سختی در هوای گندیده طاعونی دم می‌زدیم و [عرق‌ریزان / در تلاشی نومیدانه] [پارو می‌کشیدم / بر پهنه خاموش دریای پوسیده [که سراسر / پوشیده ز اجساد ست] که چشمان ایشان [هنوز / از وحشت توفان بزرگ] برگشاده است (همان: ۵۹۵)

فضایی سخت هراسناک و کثیف و طاعون‌زده حس می‌شود. صفات دریا نیز متناسب با این فضا قرار دارد: «پهنه خاموش دریای پوسیده»؛ دریایی بدون هیچ جنبش و حرکتی. صفت «پوسیده» از یک سو، له‌شدن اجساد را که گویی طاعون زده‌اند نشان می‌دهد و از سوی دیگر از نظر لفظی با «پوشیده» ارتباط برقرار می‌کند و تل انبار شدن اجساد را برجسته می‌سازد. در شعر

زیر نیز که شاعر سعی دارد اوضاع زمانه و جامعه را وصف کند از طریق صفات، فضایی دردانگیز، چندان آور، تیره و عذاب‌آور ایجاد می‌کند:

نظاره می‌کند با سکوتی دردانگیز / خالی شدن سطل‌های زباله را در انباره خویش / و انباشته شدن را / از انگیزه‌های مبتذل شادی گریگان و سگان بی صاحب کوی / و پوزه رهگذران را / که چون از کنارش می‌گذرند / به شتاب / در دستمال‌هایی از درون و برون بشکه پلشت‌تر / پنهان می‌شوند / ای محتضران / که امیدی وقیح / خون به رگ‌هایتان می‌گرداند... / و وحشت‌های قرنی چنین آلوده نامرادی و نامردی را / آن‌گونه به دنبال می‌کشید / که ماده سگی / بوی تند ماچگی‌اش را / من از آن امید بیهوده سخن می‌گویم...» (شاملو، ۱۳۸۹: ۵۳۱-۵۳۲)

باز به کمک صفات، وقتی در اشعار غنایی از محیط آرام خانه سخن می‌گوید این‌گونه فضایی آرام و رویایی و پرتراوت ایجاد می‌کند:

خانه‌ای آرام و / اشتیاق پرصداقت تو / تا نخستین خواننده‌ی هر سرود تازه باشی / چرا که هر ترانه / فرزندی‌ست که از نوازش دست‌های گرم تو / نطفه بسته است... / میزی و چراغی، / کاغذهای سپید و مدادهای تراشیده و از پیش آماده، / و بوسه‌یی / صله‌ هر سروده‌ نو...» (همان: ۴۶۷-۴۶۸) نیز اسم و صفت‌های «جاذبه لطیف، جامه نودوز نوروزی، انتظار پراشتیاق و...» که در ادامه این شعر به کارگرفته شده، در ساخت این فضا موثر بوده است.

ب) صفت و زبان

شاعر در هنگام هیجان‌ات ذهنی و عاطفی، احساسات و تموج معانی از همه ظرفیت‌های زبانی در راستای انتقال معنا و القای عاطفه بهره می‌برد. واژگان در شعر ابزار و مواد اولیه در عینی کردن و بروز اندیشه و عاطفه است. در شعر، واژگان قدرت خود را نمایان می‌سازند. «آفریننده اثر ادبی کلماتش را وادار به اضافه‌کاری می‌کند. نه تنها معنای فرهنگ لغت که صداها معناهای دیگر به ذهن متبادر می‌شود و کلمات دیگر، به همراه آن دسته‌های هم‌نواخت اهمیت دارند. ادبیات را می‌توان سختکوشی کلمات تعریف کرد. ادبیات، بهره‌کشی از کلمات است»

(برجس، ۱۳۷۷: ۱۲) برخی از مقوله‌های دستوری مانند صفت نقش مؤثری در ایجاد و ساخت زبان و کیفیت انتقال معنا دارد. صفت از عناصر اصلی گسترش دهنده جمله است که در زبان رسمی و رایج با ذکر خصوصیت و ویژگی یک شی یا پدیده می‌تواند موجب شناخت دقیق‌تر آن شود از همین نظر در وهله نخست به نظر می‌رسد در شعر که ابهام و گستردگی معنا و اهمیت القائات مختلف ارزشمند است کاربرد صفت نوعی عیب محسوب شود زیرا به جای آن که شاعر بتواند به شیوه هنری و غیرمستقیم مقاصد خود را بدون محدودیت القا کند به استفاده از این مقوله زبانی آن را مستقیم، محدود و سطحی بیان کند. اما بررسی صفت نشان می‌دهد این مقوله کارکردهای هنری فراوانی در شعر دارد و بخش مهمی از خلاقیت‌های زبانی و معنایی شاعر از رهگذر رفتارهای او با صفت است تا حدی که حذف صفت، ادبیت کلام را از میان می‌برد. مهم‌ترین این رفتارها را در حوزه زبانی می‌توان این موارد دانست.

۱- آرکائیسم صفت

یکی از عوامل ایجاد زبان شاعرانه در شعر شاملو کاربرد صفات کهن است. این کارکرد موجب شکوهمندی سخن وی شده است. یکی از اهداف شاملو از کاربرد این نوع صفات همین برجسته‌سازی است زیرا معادل چنین صفاتی در زبان امروزی وجود دارد. در سطور زیر: که روزی / با چشمان بر بسته / به حرکت / نیرویش داده‌اند. (شاملو، ۱۳۸۹: ۸۹۹)

شاعر به جای «بسته» از صفت «بر بسته» که نوعی باستان‌گرایی محسوب می‌شود، استفاده کرده است. نیز در سطرهای زیر که از «صعب» و «پرابله» در سخن خویش بهره جسته است: به راهی سخت صعب، مرا بارکش بود به شانه‌های زخمین و پایکان پُرابله. (همان: ۶۳۷)

راهش / از هفت دریای بی‌زهار می‌گذرد. (همان: ۵۹۳)، و نسیمی که فراز آمد از گردنه‌های صعب / بر جسدهایی بیهوده وزید (همان: ۸۵۳)، سفری دشخوار و تلخ / از دهلیزهای خم‌اندر خم و / پیچ‌اندر پیچ (همان: ۶۱۸)

۲- جابه‌جایی و ایجاد فاصله میان صفت و موصوف

صفت بیانی در زبان مرسوم معمولاً بلافاصله بعد از موصوف خود می‌آید اما این قاعده همیشه در شعر رعایت نمی‌شود و با ایجاد فاصله یا جابه‌جایی میان صفت و موصوف هنجار رایج زبانی شکسته می‌شود. در شعر شاملو نمونه‌های مختلفی مانند موصوف و صفت مقلوب، ایجاد فاصله میان موصوف و صفت با عناصر دیگر، جایگزینی صفت و موصوف و... دیده می‌شود. در سطر:

پس به هیات گنجی درآمدی بایسته و آزانگیز (شاملو، ۱۳۸۹: ۶۵۰) که صفات «بایسته و آزانگیز» از موصوف خود (گنج) دورافتاده‌اند. یا در این سطرها:

چنان زیبایم من / که الله‌اکبر / وصفی ست ناگزیر / که از من می‌کنی (همان: ۶۷۰)

میان «وصف» و «ناگزیر» فعل «است» فاصله انداخته است. بیشتر جابه‌جایی صفت و موصوف در شعر شاملو به صورت مقلوب است که موجب شکوه و فخیم بودن سخن شده است. صفت مقلوب در شعر وی به دو صورت آمده که هر دو نوعی کارکرد هنری محسوب می‌شوند. در نوع نخست صفاتی است که با سکون در قبل از موصوف می‌آید و نقش صفتی خود را از دست نمی‌دهد:

کنار من چسبیده به من در عظیم‌تر فاصله‌ای از من (همان: ۳۱۸)

که مقصود «فاصله عظیم‌تری» است. در این حالت صفت «عظیم‌تر» در همان نقش نحوی اصلی خود است.

خفته بر چربی و پوسیدگی تیره‌مغاک (همان: ۸۵۱)، پدرانم را می‌بینم یک‌یک / تراشنده آن گنده‌بُتی تو / که مرا به وهن در برابرش به زانو می‌افکنند. (همان: ۸۵۵)، ابله‌امردا / عدوی تو نیستم من / انکار توأم (همان: ۸۷۰)، زر خریده‌وار کنیزی برای تو بودم (همان: ۸۹۲) در نوع دوم صفت به دلیل خلاقیت‌های شاعرانه در ظاهر و روساخت جمله تغییر نقش نحوی می‌دهد اما از نظر معنایی صفت محسوب می‌شود:

من چه بی‌شرمم اگر فانوسِ عمرم را به رسوایی نیاویزم / بر بلندِ کاجِ خشکِ کوچۀ

بن‌بست. (همان: ۱۷۳)

شاعر با تقدیم «بلند» بر موصوف آن، و تبدیل صفت به اسم، مفهوم «بلندی» کاج را بیشتر مورد تأکید قرار داده است. نیز در سطرهای «در قرمزِ غروب» / رسیدند / از کوره‌راه شرق، دو دختر، کنار من (همان: ۱۰۷) «غروب قرمز» به صورت مقلوب آمده اما به جای سکون میان دو کلمه، با کسره به یکدیگر اضافه شده اند. نیز در سطرهای: «می‌چکد سمفونی شب / آرام / روی دلتنگی خاموشِ غروب» (همان: ۴۰۹) «دلتنگی خاموشِ غروب» از نظر معنا و مفهوم به صورت «غروب دلتنگ خاموش» بوده است اما شاعر به صفات «دلتنگ و خاموش» کسره داده و صفت نخست را در جایگاه اسم آورده است.

۳- ساخت و به کارگیری صفات تازه

ابداع واژه امری نیست که تنها مختص شاعران باشد بلکه افراد عوام نیز گاهی از طریق ابداع واژه، احساس و عواطف خود را بیان می‌کنند اما واژه‌ای که شاعر بسازد ماندگارتر است. خلیلی جهانتیغ به نقل از جفری لیچ می‌نویسد: «ابداع کلمه در زبان شاعر ماندگارتر است برای اینکه بارها و بارها خوانده می‌شود، تکرار می‌گردد، مکرر در گوش‌ها طنین می‌انگیزد و روح شیفته انسان را در می‌یابد» (خلیلی جهانتیغ، ۱۳۸۰: ۱۷۶) از همین منظر شاعران نقش موثری در گسترش دایره لغات و یا رواج برخی واژگان یک زبان دارند. شاعر گاهی برای بیان مقاصد خود به صورت عمیق و دقیق برخی واژگان تازه خلق می‌کند. از میان انواع کلمات، شیوه‌های ساخت صفت تنوع و گوناگونی زیادی دارد (ر.ک. انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۹: ۱۳۸-۱۸۴) و همین امر بستر مناسبی برای خلاقیت‌های شاعرانه شاملو به وجود آورده است: رقصِ لنگری در فضایِ مقدّر و، آنگاه / نومیدیِ شیونِ آفرینی از آن دست؟ (شاملو، ۱۳۸۹: ۹۰۵)، دیوارهایِ عایق، خوددار، احمناک! (همان: ۱۵۵)، و شیرآهن‌کوه مردی از این‌گونه عاشق (همان: ۸۲۶)، و با تکانِ سرسامیِ خاطره‌خیزش، / سردابِ مرموزِ قلبم را از زوزه‌هایِ مبهمِ دردی کشته می‌آکند. (همان: ۲۷۶)، و دیوار، در حرارتی کیف‌ناک بر بنیاد خویش استوارتر

نقش‌های هنری صفت در ایجاد زبان ادبی، تصویرسازی و ... □ ۳۱

می‌گردد (همان: ۳۸۵)، که گذرگاهم را بهاری نابه خویش آذین می‌کند. (همان: ۸۶۹)، نفس خشم آگین مرا / تند و بریده / در آغوش می‌فشاری (همان: ۶۶۵)، به خاطره‌ای اهریمن‌شاد / اشارت می‌کند. (همان: ۴۹۱)

گاهی نیز برای خلق صفت تازه، با اسم مانند صفت برخورد کرده آنچنان که از اسم خاص «آرش» صفت تفضیلی ساخته است:

و شاعران / از بی‌آرش‌ترین الفاظ / چندان گناه‌واژه تراشیدند / که بازجویان به‌تنگ‌آمده / شیوه دیگر کردند.

نوع دیگر از صفات تازه در شعر شاملو که موجب ادبیت کلام و برجستگی سخن شده استفاده از برخی صفات است که از فرهنگ و زبان مردم گرفته و وارد شعر شده است. آشنایی وی با زبان و فرهنگ عامه که در کتاب فرهنگ کوچه نمایان است در شعر او نیز تأثیر نهاده است:

مترادف‌هاشان / چه طنین‌پُر و پیمانی دارد! (همان: ۸۶۲)، نعره از گل‌اره زنجیری (همان: ۹۷۸) برتارک سپید این روز پا به زای (همان: ۶۵۳)، کم قدری آبگینه سست خُل‌مستی ناکامش را. (همان: ۹۰۱)، شاعری گردنکش را عریان می‌کند (همان: ۸۷۲)، نقش رمه‌ای / بر مخمل نخ‌نما (همان: ۶۴۳)

۴- صفت و ایجاد موسیقی

ایجاد موسیقی‌های غیرعروضی یکی از تمهیدات اصلی شاملو در شعر سپید است که از رهگذر همسانی‌ها، هارمونی و تناسبات آوایی به وجود می‌آورد. موسیقی آواها موجب تحرک بیشتر واژگان و افزایش جنبه‌های عاطفی آنها می‌شود. تعدد و عطف صفات یکی از راهکارهای ایجاد موسیقی در کلام است و موجب تکرار نقش‌نمای صفتی (-) یا پیوند(و) می‌شود و موسیقی گوشنوازی در شعر به وجود می‌آورد و گاه نیز از طریق تکرار یک صفت، موسیقی ایجاد می‌شود:

بادی شتابناک گذر کرد / بر خفتگان خاک / افکند آشیانه متروک زاغ را / از شاخه برهنه

۳۲ نقش‌های هنری صفت در ایجاد زبان ادبی، تصویرسازی و ...

انجیرِ پیرِ باغ... (شاملو، ۱۳۸۹: ۳۳۰)، جز انعکاسِ سردِ آهنگِ صبورِ این علف‌های بیابانی که می‌رویند (همان: ۳۳۴)، به غیابِ دردناکِ تو سلطانِ شکسته‌ کَهکشان‌ها خواهم اندیشید که به افسونِ پلیدی از پای درآمدی؛ (همان: ۸۹۸)، جهان را همه در پیراهنِ کوچکِ روشنت خلاصه کرده‌ام (همان: ۹۰۸)، خوابی دیگر / به مردابی دیگر / خوشا ماندابی دیگر / به ساحلی دیگر به دریایی دیگر (همان: ۵۴۵)، قلبت / چون پروانه‌ای / ظریف و کوچک و عاشق است. (همان: ۵۴۰)

ج) صفت و عناصر معنوی

منظور از عناصر معنوی عناصری مانند عاطفه، اندیشه و لحن است که در پشت صحنه شعر قرار دارد و مانند یک بازیگردان عناصر ظاهری شعر را مانند واژگان و موسیقی و ... در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و جنبش و تکاپو بین آن‌ها ایجاد می‌کند. صفت یکی از مهم‌ترین واژگانی است که تبلور عناصر معنوی را در کلام نشان می‌دهد.

۱- صفت و عاطفه

صفت یکی از کلماتی است که نقش مؤثری در انسجام شعر دارد و معمولاً چاشنی عاطفی به شعر می‌دهد. صفت در راستای هماهنگی و انسجام بیش از واژگان دیگر نشان دهنده عاطفه شاعر است و محملی است که روحیات شاعر را می‌تواند بر دوش بکشد زیرا شاعر حس درونی خود را به واژه‌ها می‌بخشد و بر خورد عاطفی خود را نسبت به یک شی یا پدیده نشان می‌دهد. «استفاده از واژگان در بیان معنا ضروری است اما صفت در این انتقال معنا چاشنی عاطفی و احساسی به کلام می‌دهد» (دهرامی و عمران‌پور، ۱۳۹۲: ۷۳) به عنوان مثال در جمله «ستاره در گذرگاه بر مداری می‌گردد» هیچ احساس و عاطفه‌ای منتقل نمی‌شود ولی شاعر همین سطر را در مورد سرنوشت انسان این‌گونه بیان می‌کند:

و ستاره پُر شتاب / در گذرگاهی مایوس / بر مداری جاودانه می‌گردد. (شاملو، ۱۳۸۹: ۳۶۶)
شعر با افزوده شدن صفت پر شتاب و مایوس، حس و حال و جانی دیگر می‌یابد و انسان

را در فضایی مایوس آنچنان‌که شاعر احساس کرده است قرار می‌دهد. اهمیت صفت «جاودانه» نیز کمتر از صفات دیگر نیست و حس یاسی همیشگی و دایمی به شعر القا کرده است. صفت نشان از درک عاطفی یک موضوع یا شی است و ارتباط تنگاتنگ و منسجمی از نظر معنایی و عاطفی و تداعی با بخش‌های دیگر شعر دارد.

از آنجا که صفات برخورد عاطفی با یک موضوع را نشان می‌دهد پس ضروری است صفاتی که در جریان شعر در مورد یک پدیده یا موضوع بیان می‌شود با هم سازگار و القا کننده یک نوع حالت عاطفی خاص باشند. اگر عاطفه عنصر غالب هنری باشد و در طول آفرینش اثر تغییر نکند ناخودآگاه همه عناصر دیگر را به هم پیوند می‌دهد. شفیعی کدکنی یکی از مهم‌ترین عناصر شعر را عاطفه می‌داند و می‌نویسد: «در یک شعر کامل و زنده، نخست باید دید که عنصر عاطفه چه قدر بر دیگر عناصر تسلط دارد... تا عواطف انسانی و جلوه‌های حیات بشری بر دیگر عناصر - موسیقی، تخیل، زبان، شکل - فرمانرواست، زبانی به حال شعر ندارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۹۹) یکی از جلوه‌های انسجام عاطفی شعر در صفات هم‌روح نمایان می‌شود. به سخن دیگر تناسب و هم‌روح بودن صفات یک پدیده در شعر نشان دهنده عاطفه یکسان، منسجم و مستمر شاعر است. شاملو در شعر «دیوارها» صفاتی را برای «دیوار» می‌آورد که همگی القاگر حس نفرت شاعر از آن است:

«دیوارهای عایق، خوددار، اخمناک! / دیوارهای سرحد با ما و سرنوشت! / اندوده با سیاهی بسیار سرگذشت / دیوارهای زشت!» (شاملو، ۱۳۸۹: ۱۵۵)

این صفات، و صفاتی دیگر مانند «سیاه، تند، کهنه، گنگ، بدمنظر، بایر، خشک و سرد و...» که در مورد دیوار در سراسر شعر پراکنده شده حس و عاطفه شاعر را استمرار می‌بخشد و موجب انسجام عاطفی شعر می‌شود. این نوع کیفیت در شعر «نگاه کن» نیز دیده می‌شود که شاعر به اقتضای مضمون شعر که پیرامون سال کودتای ۱۳۲۸ است صفاتی منفی به این سال داده و این صفات متعدد در کنار جملات کوتاه لحنی تند به شعر بخشیده است:

سالِ بد / سالِ باد / سالِ اشک / سالِ شک. / سالِ روزهای دراز و استقامت‌های کم / سالِ

که غرور گدایی کرد. / سال پست / سال درد / سال عزا / سال اشک پوری / سال خون مرتضا / سال کیسه... (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۰۹)

۲- صفت و اندیشه

ادبیات تلفیق هنری و رقیق فلسفه و اندیشه و خیال و عاطفه است و نمی‌توان هنری را یافت که در پس آن جلوه‌ای از تفکرات و اندیشه‌ها وجود نداشته باشد. اندیشه از مهم‌ترین عناصر معنوی شعر محسوب می‌شود. این عنصر «بیان عقیده، نظر و جهان بینی شاعر در مورد یک موضوع است و شاکله فکری اثر را به وجود می‌آورد و حکم استخوان بندی شعر را دارد که لباسی و پوستی از جنس هنر و عاطفه بر آن پوشیده شده است» (عمران‌پور و دهرامی، ۱۳۹۲: ۸۳) برخی معتقدند: «هر چه شاعر فرهیخته‌تر باشد و هرچه فلسفه او نظام یافته‌تر و سنجیده‌تر، عاطفه او پرورده‌تر می‌شود یا دست کم عاطفه قوی و پرورده شاعر بیشتر و بیشتر و به ویژه سنجیده‌تر و سنجیده‌تر مجال بروز و ظهور می‌یابد و در خلق شاهکارهایی توفیق پیدا می‌کند که از یک سو جلوه‌گاه بینش و اندیشه است و از سویی دیگر نماینده هنری کمال یافته.» (دادبه، ۱۳۷۵: ۱۹-۲۰)

یکی از معیارهای تعالی اندیشه در شعر انسجام و استمرار آن در شعر است که بر اساس آن یک تفکر خاص، خود را در طی آثار یک شاعر نشان می‌دهد و نوعی همبستگی و انسجام را در سراسر به وجود می‌آورد. در شعر شاعرانی که دستگاه فکری منسجمی دارند این موضوع به وضوح دیده می‌شود. شاملو از آن دسته شاعران است که توانسته به چنین سطحی دست یابد. صفات یکی از معیارهایی است که می‌تواند نوع عقیده و برخورد شاعر را با پدیده یا موضوعی نشان دهد. به سخن دیگر، با بررسی صفاتی که یک شاعر در مورد پدیده‌های مختلف مانند عشق، وطن، زندگی، مرگ، انسان و... به کار گرفته می‌توان به جهان بینی وی در مورد آنها پی برد. به عنوان مثال صفات شب (نماد اوضاع جامعه شاعر) صفاتی منفی است که نشان‌گر عدم سازش‌گری شاعر است:

هرچند من ندیده‌ام این کور بی‌خیال / این گنگ شب که گیج و عبوس است / خود را به

روشن سحر / نزدیک‌تر کند، / لیکن شنیده‌ام که شب تیره - هرچه هست / آخر ز تنگه‌های
سحرگه گذر کند... (شاملو، ۱۳۸۹: ۱۳۰)، بام‌ها / زیر فشار شب / کج، / کوچه / از آمد و رفت
شب بدچشم سمج / خسته‌ست. (همان: ۴۲۶)

نیز صفات دیگری مانند شب سیاه و سرد و ناپیدا (۱۰۴) خسته و سرشکسته (۱۱۷)، شب
اندیشناک خسته (۱۲۹)، شب‌های سحرسوخته (۱۸۱)، شب سنگین و سرد و طوفانی (۲۵۸)،
شب بی شکاف (۲۷۲)، شبی این چنین بی ستاره (۳۰۳)، شب تشنه (۴۲۱) پر از دشمن و دشمن
(۴۲۵)، شبی بی تسلا (۹۲۶) و

در اشعار اجتماعی او که خانه (نماد وطن)، شهر (مجاز از وطن و محل مبارزات) با صفاتی
آمده که نشان دهنده دغدغه عمیق او نسبت به اوضاع نابه‌سامان آن است:

ما دیگر به جانب شهر تاریک بازنمی‌گردیم / و من همه جهان را در پیراهن روشن تو
خلاصه می‌کنم. (شاملو، ۱۳۸۹: ۳۸۳) نیز صفاتی مانند خموش (۱۶۸)، سرد، (۱۶۸)، تاریک
(۲۴۶)، تار (۳۱۴)، خاموش (۳۶۹)، سیاه (۸۱۶)، دلگیر (۸۷۳) برای خانه و صفاتی مانند
بی‌برگ و باد (۴۱۳) بی‌خیابان (۸۰۵)، سرد (۳۸۲)، خسته (۱۲۱) و... برای شهر نشان‌گر دیدگاه
شاعر در مورد این پدیده‌هاست.

نیز شاملو انسان را دارای بعدی مثبت و متعالی می‌بیند که این موضوع از صفاتی (ساده یا
مؤول به صفت) که در مورد آن به کار گرفته نمایان می‌شود:

آدم‌ها هم تلاش حقیقت‌ند / آدم‌ها همزادِ ابدیت‌اند / من با ابدیت بیگانه نیستم. (شاملو،
۱۳۸۹: ۲۲۲)، از انسانی که من دوست می‌داشتم / که من دوست می‌دارم. (همان: ۲۲۸)، قلبی
که بگوید، قلبی که جواب بگوید / قلبی برای من، قلبی برای انسانی که من می‌خواهم (همان:
۲۳۰)، و انسان - که کهنه‌رند خدایی‌ست بی‌گمان (همان: ۴۲۷)

نتیجه

صفت در شعر شامل ارزش‌های بلاغی و زیباشناسانه فراوانی یافته به گونه‌ای که گاه حذف آنها به ادبیت سخن آسیب می‌رساند. این ارزش‌ها در سه حوزه زبانی، تصویری و معنوی دیده می‌شود. در حوزه نخست، صفت بستری برای بلندپروازی‌های تخیل شاعر فراهم آورده است. شاملو از یک سو کوشیده صفات کلیشه‌ای اشعار سنتی در مورد پدیده‌ها را کمتر به کار گیرد و از سوی دیگر به کمک صفات، تصویرهای متنوعی ایجاد کرده است. صفات یکی از مهم‌ترین ابزارهای ایجاد حس‌آمیزی در شعر محسوب می‌شود که شاعر به کمک آن، صفات مختص به حس‌های مختلف را در هم آمیخته است. صفات مختص به حس‌های مختلف، توصیفات شاعر را نیز موثرتر ساخته و نه تنها حس بینایی بلکه حس‌های دیگر را نیز درگیر خود ساخته است. علاوه بر آن ایجاد صفات انسانی به اشیا بی‌جان موجب تحرک شعر و خلق استعارات شده و گاه صفات، نوعی رابطه تشبیهی به وجود آورده است. بخش عمده‌ای از فضای شعر شاملو نیز متأثر از صفات است که شبکه‌ای منسجم به وجود آورده و حال و هوایی مناسب با عاطفه و اندیشه شاعر بر شعر حاکم ساخته است. در حوزه معنوی صفت با افزودن چاشنی عاطفی به شعر عاطفه شاعر را بازتاب داده است. پیوند و تناسب صفات با هم موجب استمرار و انسجام عاطفه - که یکی از عناصر تعالی بخش شعر است - شده است. از سویی بررسی صفات شاعر در مورد پدیده‌های مختلف نشان‌گر انسجام اندیشگانی شاعر و منعکس‌کننده عقاید و جهان‌بینی وی در عرصه‌های مختلف است و از طریق رصد صفات به کارگرفته شده در مورد یک پدیده می‌توان به اندیشه و نوع برخورد شاعر در مورد آن پدیده پی برد. در حوزه‌زبانی کاربرد صفات کهن موجب شکوهمندی سخن او شده است. لغزان بودن جایگاه صفت در شعر او که قبل و بعد از موصوف با فواصل مختلف آمده در برجسته‌سازی سطرهای شعر او موثر بوده است. این جابه‌جایی گاه از منظر زبانی موجب تغییر نقش نحوی صفت شده است. از کارکدهای دیگر صفت در حوزه زبان، ساخت صفات تازه و

نقش‌های هنری صفت در ایجاد زبان ادبی، تصویرسازی و ... ❏ ۳۷

یا به کارگیری صفات عامیانه در شعر است که از یک سو موجب ایجاد تعادل میان عناصر آرکائیک و معاصر شده و از سوی دیگر دایره لغات شعری او را گسترش داده است. تعدد و عطف صفات در شعر سپید شاملو یکی از عناصر مهم و پربسامد ایجاد موسیقی در شعر اوست.

منابع و مآخذ

- ۱- انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن. *دستور زبان فارسی ۲*. ویرایش دوم، تهران: فاطمی، ۱۳۸۹.
- ۲- برجس، آنتونی. «ادبیات چیست؟»، مترجم حسینی جهان آبادی، مجله ادبیات داستانی، شماره ۴۸، ۱۳۷۷.
- ۳- پرین، لارنس. *شعر و عناصر شعر*. ترجمه غلامرضا سلگی، تهران: رهنما، ۱۳۷۹.
- ۴- خیام‌پور، عبدالرسول. *دستور زبان فارسی*. چاپ چهاردهم، تهران: ستوده، ۱۳۸۴.
- ۵- داد، سیما. *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. چاپ چهارم، تهران: مروارید، ۱۳۸۰.
- ۶- دادبه. *مقدمه حکایت شعر*. رک (اسکلتن، رابین (۱۳۷۵) حکایت شعر. ترجمه مهرانگیز اوحدی. مقدمه و ویرایش اصغر دادبه، تهران: میترا، ۱۳۷۵.
- ۷- دهرامی، مهدی؛ عمران‌پور، محمدرضا. «نقد و بررسی عاطفه در اشعار نیمایوشیج»، پژوهش‌نامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، شماره بیستم، ۱۳۹۲.
- ۸- شاملو، احمد. *مجموعه آثار*. دفتر یکم، شعرها، تهران: نگاه، چاپ نهم، ۱۳۸۹.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. *ادوار شعر فارسی*. چاپ ششم، تهران: سخن، ۱۳۹۰.
- ۱۰- _____، _____، *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ دوازدهم، تهران: آگاه، ۱۳۸۷.
- ۱۱- شمیسا، سیروس. *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: میترا، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
- ۱۲- صدیقیان، مهین. «استعمال اسم به جای صفت»، نشریه سخن، دوره ۲۵، ۱۳۵۵.
- ۱۳- عمران‌پور، محمدرضا؛ دهرامی، مهدی. «مقایسه چگونگی انعکاس ادبیات تعلیمی در اشعار نو و سنتی نیمایوشیج»، فصل‌نامه ادبیات تعلیمی، شماره بیست و یکم، ۱۳۹۲.
- ۱۴- کریمی‌دوستان، غلامحسین، «اسامی و صفات گزاره‌ای در زبان فارسی»، نشریه دستور، شماره ۳، ۱۳۸۶.
- ۱۵- مجد، امید. «دو تحلیل تازه از ساختمان صفات در زبان فارسی با توجه به: ۱. پسران وزیر ناقص عقل (اسم مرکب + صفت) ۲. تازی تانیث»، فصل‌نامه زبان و ادب پارسی، شماره ۴۷، ۱۳۹۰.
- ۱۶- معین، محمد. *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶.
- ۱۷- نجاریان، محمدرضا؛ رستمی، رضیه. «مقایسه صفت در زبان‌های فارسی و عربی»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، سال چهارم، شماره ۸، ۱۳۹۲.
- ۱۸- وحیدیان کامیار، تقی؛ عمرانی، غلامرضا. *دستور زبان فارسی*، چاپ یازدهم، تهران: سمت، ۱۳۸۷.